

تشبیه و تنزیه حق تعالی در عاشقانه‌های مولوی

حسین حیدری

دانشکده علوم انسانی، دانشگاه کاشان

چکیده

- ۱- برخی از آیات قرآن کریم به دوستی (محبت) خداوند به آدمیان و دوستی آدمیان نسبت به خداوند اشاره کرده است.
- ۲- گروهی از مفسران و متکلمان مسلمان، خداوند را بزرگتر از آن می‌دانستند که با یکی از مخلوقاتش «دوست» شود و اساساً دوستی نسبت به خدا و دوستی خدا نسبت به انسان را دون ادب شرعی و شأن حق تعالی می‌شمردند و معتقد بودند که این باور به نوعی به تشبیه و انسان‌پنداری خداوند منتهی می‌شود.
- ۳- برخلاف غالب متکلمان، عارفان گامی فراتر نهاده، از عشق حق به بندگان و عشق‌ورزی بندگان نسبت به او دم زده‌اند، در صورتی که در قرآن از «عشق» خداوند سخن نرفته است و عشق افراط در محبت است. این باور عارفانه همواره مورد چون و چراها و مخالفتها قرار گرفته است.
- ۴- حجم عظیمی از سخنان منظوم و منثور مولانا جلال‌الدین، عاشقانه‌های اوست.
- ۵- این مقاله با نگاهی کلی و اجمالی به آثار مولوی، به این نتیجه می‌رسد که او در عین سخن گفتن از عاشقی و معشوقی خداوند، توجه کامل دارد که به ورطه تشبیه درنیفتد و در مواردی نیز با صراحت درصدد استدراک و تعیین حد و مرزهای خالق و مخلوق برآمده است.

کلید واژه‌ها

تشبیه، تنزیه، عشق، کنز مخفی، ادب مقام الهی، محبت

الف) عاشقی و معشوقی خداوند در قرآن و ملاحظات متکلمین

قرآن کریم به غیر از توصیف خداوند به رحمت و مغفرت که وصف اصلی اوست، در چند آیه از «دوست داشتن» (محبّت) یا «دوست نداشتن» خداوند نسبت به پاره‌ای از اعمال و یا گروهی از انسانها و یا فرد خاصی سخن می‌گوید. همچنین در مورد خداوند وصف ودود^۱ (دوستدار) هم به کار رفته است. تعبیرات زیر نمونه‌هایی از آنهاست:

- * وَاللّٰهُ يُحِبُّ الصّٰبِرِيْنَ^۲: و خداوند شکیبایان را دوست دارد.
- * فَاِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ^۳: خداوند پرهیزگاران را دوست می‌دارد.
- * اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسَطِيْنَ^۴: خداوند دادگران را دوست دارد.
- * وَاللّٰهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِيْنَ^۵: و خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد.
- * وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِيْنَ^۶: همانا خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد.
- * اِنَّهٗ لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِيْنَ^۷: همانا خداوند ستمگران را دوست نمی‌دارد.
- * وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلًا^۸: و خداوند ابراهیم را دوست خود برگرفت.
- * وَالْقَيِّثُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ وَّلِيْتُصْنَعُ عَلٰی عَيْنِيْ...^۹: و در حقیقت محبت کردم تا زیر نظر من بارایی.
- * اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَّعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا^{۱۰}: کسانی که

۱- ودود: از اسماء حسناى الهی، از ریشه وُدّ (محبت کردن و دوست داشتن) به معنای دوستدار است. گرچه صیغه مفعول در زبان عربی هم به معنای فاعل و هم به معنای مفعول آمده است ولی غالب مترجمان و مفسران، ودود را به معنای فاعلی ترجمه و تفسیر کرده‌اند. مشتقات وُدّ از جمله در این آیات آمده است: مریم / ۹۶ - مجادله / ۲۲ - هود / ۹۰ - بروج / ۱۴ (رک: قاموس قرآن قرشی، مفردات راغب، النهایه ابن اثیر) ..

۲- آل عمران / ۱۴۶.

۳- آل عمران / ۷۶.

۴- ممتحنه / ۸.

۵- توبه / ۱۰۸.

۶- مائده / ۶۴.

۷- شوری / ۴۰.

۸- نساء / ۱۲۵.

۹- طه / ۳۹.

۱۰- مریم / ۹۶.

ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، زودا که خداوند رحمان در حق آنان موذت کند.

* ... إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ^۱: همانا پروردگار من مهربان و دوستدار است.

* هُوَ الْعَفْوُ الْوَدُودُ^۲: او آمرزگار و دوستدار است.

همچنین محبت (دوست داشتن) بندگان نسبت به خداوند نیز در برخی آیات مجاز دانسته شده است و نیز قرآن کریم محبت متقابل خداوند را پس از عبادت و محبت بندگان به او به رسمیت می‌شناسد:

... وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...^۳: کسانی از مردم هستند که همتایانی برای خداوند قائل می‌شوند و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند، حال آن‌که مؤمنان خداوند را دوست‌تر دارند^۴:

* ... وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ...^۵: «... و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستیم. بگو پس چرا شما را به خاطر گناهانتان عذاب می‌کند».

عموم مسلمین مضامین آیات فوق را بدون بحث در آنها پذیرفته‌اند ولی گروهی از متکلمان معتزلی یا جهمی، خداوند را بزرگتر از آن می‌دانستند که با هر یک از مخلوقاتش «دوست» شود و اساساً محبت (دوست داشتن) را در حق خداوند وصفی تشبیهی و انسان‌پندارانه دانسته‌اند.

ابوسعید دارمی (ف ۲۸۲) و ابوبکر خلال (ف ۳۱۱)، سخنانی را با ذکر اسناد کامل آنها در باره «افکار بدعت‌آمیز» جهد بن درهم نقل می‌کنند و می‌گویند که خالد قصری والی عراق او را در روز عید قربان در ملأ عام به قتل رساند، به اتهام این‌که ادعا کرد: «خداوند حضرت ابراهیم را خلیل الله نخوانده و یا با حضرت

۱- هود / ۹۰.

۲- بروج / ۱۴.

۳- بقره / ۱۶۵.

۴- مبنی می‌نویسد: «اگر مؤمنان و دوستان خدای را در همه قرآن همین آیت بودی، ایشان را شرف و کرامت تمام بودی، که رب العالمین ظاهراً: می‌گوید ایشان مرا سخت دوستدارند، تمامتر از آن‌که کافران معبود خود را دوست دارند...».

۵- مائده / ۱۸.

موسی «سخن نگفته» است.^۱

همچنین از قدما، ابن قتیبه آورده است که جهیمیه مدعی بودند: «خداوند بزرگتر از آن است که با یکی از مخلوقات خود، دوستی بورزد و از این رو واژه خلیل را در آیه «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»^۲ از خَلِّهِ (نیاز داشتن)، به معنای نیارمند می دانستند در صورتی که دیگران، آن را از خُلِّ (دوستی) مشتق می دانند»^۳.

احمد بن تیمیه (ف ۷۲۸ هـ. ق) می گوید: کثیری از اهل کلام و رأی، محبت خداوند را منکرند و همچنین شایسته نمی دانند که او محبوب واقع شود و یا آن که محبت خدا را با مشیت اراده و رضای حق تعالی یکی می دانند.^۴

در مقابل دیدگاه متکلمان یاد شده، یکی از ارکان اعتقادی و ویژگیهای

۱- دارمی، الرد علی الجهیمیه، تصحیح G. Vitestam، ص ۴ و ۱۰۰ و نیز در المسند من مسائل عبد الله احمد بن حنبل، از ابوبکر خلال نسخه خطی درموزه بریتانیا، بخش شرق شناسی، ش ۲۶۷۵، ص ۱۴۷۷ (نقل از مادلونک، مکتبها و فرقه های اسلامی در سده های میانه، صص ۹۹-۱۰۰).

۲- نساء / ۱۲۵.

۳- ابن قتیبه، تأویل مختلف الحدیث، ص ۸۳؛ نیز: ابن قتیبه، الاختلاف فی اللفظ و الرد علی الجهیمیه و المشبهه، به کوشش زاهد کوثری، ص ۴۰ (نقل از مادلونک، همان، ص ۱۰۱).

۴- «و صار کثیر من اهل الکلام و الرأی ینکرون جنس محبة الله و ارادته کما صار کثیر من اهل الزهد و التصوف ینکر جنس العلم و الکلام و النظر. و اولئک الذین انکروا محبة الله و ارادته بنوا ذالک علی اصل لهم للقدرية المجبرة و النافية و هو ان المحبة و الارادة و الرضا و المشیئة شیء واحد...» (احمد بن تیمیه، کتاب النبوات، دمشق، ۱۳۴۶، ص ۶۶).

... و قد انکر جمهور اولئک المتکلمین ان ینکرون الله محبواً او انه یحب شیئاً او یحبه احد و هذا فی الحقیقة انکار لکونه الها معبوداً فان الاله هو المألوه الذی یستحق ان یؤله و یعبد و التائه و التعبد یتضمن غایة الحب بغایة الذل و لکن غلط کثیر من اولئک فظنوا ان الالهیه هی القدرة علی الخلق و ان الاله بمعنی الاله (ای اسم الفاعل من فعل اله کنصر) و ان العباد یا لهم الله لا انهم هم یلهون الله کما ذکر طائفه منهم الاشعری و غیره و طائفه ثالثة لما رأته مادل علی ان الله یحب ان ینکرون محبواً من أدله الکتاب و السنه و کلام السلف و شیوخ اله المعرفه صاروا یقولون بانه محبوب لکنه هو نفسه لایحب شیئاً الا بعنی المشیئة و جمیع الاشیاء مراده له فهی محبوبة له و هذه طریقه کثیر من اهل النظر و العباده و الحدیث کابی اسماعی الانصاری و أبی حامد الغزالی و ابی بکر بن العربی و حقیقه هذا القول ان الله یحب الکفر و الفسوق و العصیان و یرضاه و هذا هو المشهور من قول الاشعری و اصحابه و قد ذکر ابوالمعالی انه اول من قال ذالک و کذا لکن ذکر ابن عقیل ان اول من قال ان الله یحب الکفر و الفسوق و العصیان هو الاشعری و اصحابه و هم یقولون لا یحبه دیناً و لا یرضاه دیناً کما یقولون لایریده دیناً ای لایریده ان ینکرون فاعله مأجورا و اما هو نفسه فهو محبوب له کسائر المخلوقات فانها عندهم محبوبة له اذ کان لیس عندهم الا اراده واحد شامله لكل مخلوق فکل مخلوق فهو عندهم محبوب مرضی. (احمد بن تیمیه، کتاب النبوات، چاپ دمشق، ۱۳۴۶، صص ۴۵-۴۶).

اندیشه عارفان مسلمان، به‌ویژه پس از رابعه عدویه، این بوده که اساساً رابطه مبتنی بر دوستی متقابل خدا و بنده را جایگزین رابطه بین ربّ عبد (بنده)، قرار داده‌اند و محبت خدا و انسان را که به قرآن مستند است به «عشق» خدا به انسان و «عشق» انسان به خداوند کشانده‌اند. بدیهی است که رابطه ارباب با بنده، مقامی و ادبی خاص دارد و رابطه دوست با دوست و عاشق با معشوق، ادب و مقامی دیگر و این تحوّل، با توجه به پیامدهایی که داشت، تحوّل شگرف و بنیادین بود^۱ از این‌رو به‌ویژه از دید فقیهان، محدثان و متکلمان مسلمان، عشق‌ورزی خدا و انسان قولی غیرمطابق با ظواهر غالب آیات قرآن^۲ و احادیث، و عقیده‌ای مشبّهانه و کفرآمیز و دون شأن حضرت حق تلقی می‌گردد.

ب) عشق و تشبیه و تنزیه در سخنان مولوی

بخش معظمی از آثار عارف نامی، جلال‌الدین مولوی، آثار عاشقانه عرفانی است. این مقال به پاسخ این پرسش می‌پردازد که آیا سخنان عاشقانه مولانا نیز، مستلزم تشبیه حق تعالی است یا خیر؟

۱- مولانا در دفتر ششم مثنوی، جمال و عشق‌ورزی را از اوصاف خدای بی‌نیاز می‌داند:

عشق ز اوصاف خدای بی‌نیاز عاشقی بر غیر او باشد مجاز^۳

مصراع دوم بیت مذکور را به دو وجه می‌توان تفسیر کرد: یکی آن‌که بگوییم از نظر مولوی عاشقی برای غیر خداوند مجازی است و یا آن‌که عشق ورزیدن

۱- برای مثال انسانها در رابطه ربّ و عبد، عموماً به دلیل خوف از نار و طمع به جنّت، کمتر گناه می‌کنند، ولی در رابطه محبّ و محبوب (دوست و دوست)، امکان تجرّی به گناه بیشتر است و مانع اصلی عدم گناه دوست در حق دوست، شرمگینی است و نه خوف و یا طمع. ضمن آن‌که «دوست شدن»، امری اختیاری نیست، ولی اطاعت معبودانه‌ای اختیاری است و ...

۲- از نظر عموم مسلمین، اسماء‌الله توقیفی است به این معنی که: ما خداوند را فقط می‌توانیم به‌نامهایی بخوانیم که در قرآن مذکور است و نامیدن خدا حتی به اوصافی که مترادف آنها در قرآن آمده و یا فعل آن به خداوند منسوب شده جایز نیست. مثلاً می‌توانیم خدا را عالم بخوانیم ولی جایز نیست بگوییم او عارف است و یا مکار است. هر چند که خدا در قرآن، عالم نامیده شده و عبارت «مکرالله» نیز ذکر گردیده است.

نسبت به غیر خدا، عشقی مجازی می باشد^۱.

مولانا در ابیات زیر، جمال موجودات عالم را فقط پرتوی از جمال خداوند می داند و در مقام مقایسه می گوید که غیر حق، همچون فلزی است که روکش طلا داشته باشد درحالی که این روکش زیبای طلا، ذاتی او نیست. از این رو اگر نور جمال الهی از مخلوق گرفته شود، زشتی آن نمایان می گردد:

ز آن که آن، حسن زراندود آمده است	ظاهرش نور، اندرون دود آمده است
چون رود نور و شود پیدا دخان	بفسرد عشق مجازی آن زمان
و رود آن حسن، سوی اصل خود	جسم مانند گنده و رسوا و بد
نور مه راجع شود هم سوی ماه	وارود عکسش ز دیوار سیاه
پس بماند آب و گل بی آن نگار	گرردد آن دیوار بی مه، دیوار
قلب را که زر ز روی او بجست	بازگشت آن زر، به کان خود نشست
پس مس رسوا بماند دود و ش	زو سیه روتر، بماند عاشقش ^۲

۲- مولوی و دیگر عارفان، آیه ۳۱ سوره آل عمران را مبنای نقلی مدعای

خود (رابطه متقابل محبانه خداوند و انسان) قرار می دهند:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: «بگو اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد و گناهانتان را ببامزد و خداوند آمرزگار مهربان است».

مولانا در دفتر سوم مثنوی می گوید: ظاهراً عاشق حق تعالی ادب رابطه با خداوند را رعایت نکرده است چون خود را در شأن و مقام، همسان و هم سطح خداوند، در رابطه دوستانه قرار داده است ولی در باطن چنین نیست، زیرا او اساساً برای خود هستی و اراده ای در برابر معشوق قائل نیست.

مولوی در مثالی در این خصوص می گوید: در جمله «مات زید» (زید مُرد)،

۱- عشق چون وصف الهی است، قدیم و ازلی است، اما چون صفت عشق در مخلوق حادث است، جنبه مجازی دارد. اکبرآبادی در این باره سخنی دارد که مضمون آن این است: عشق از جمله صفات الهی است و حُسن هم از اوصاف اوست. در حقیقت او بر خود عاشق شده است (رک. شرح مثنوی، ولی محمد اکبرآبادی، دفتر ششم، ص ۴۷، نقل از شرح جامع، ج ۶، صص ۲۹۴-۲۹۵).

۲- مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد الین نیکلسون، دفتر ششم، ابیات ۹۷۲-۹۷۸ در ضمن همه ارجاعها با علامت اختصاری «ن» به همین چاپ است.

اگر چه زید از نظر نحوی فاعل جمله است، ولی برحسب واقع، زید فاعل نیست زیرا مرگ بر او غلبه کرده است و عکس آن صادق نیست:

این قیاس ناقصان بر کار ربّ جوشش عشق است، نه ترک ادب نبض عاشق، بی ادب برمی‌جهد خویش را در کفّه شه می‌نهد بی ادب‌تر نیست کس زو در جهان با ادب‌تر نیست کس زو در نهران هم به نسبت دان و فاق، ای منتجب این دو ضد با ادب یا بی ادب بی ادب باشد، چو ظاهر بنگری که بود دعوی عشقش همسری چون به باطن بنگری، دعوی کجاست؟ او و دعوی، پیش آن سلطان، فناست مات زید، زید اگر فاعل بود لیک فاعل نیست، کو عاطل بود او ز روی لفظ نحوی فاعل است ورنه او مفعول و، موتش قاتل است فاعل چه؟ کو چنان متهور شد فاعلی‌ها جمله از وی دور شد^۱

۳- مولانا نیز چون دیگر صوفیان، براساس حدیث قدسی: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا...»^۲ هستی را طفیل عشق دانسته است و کل عالم را محصول و نتیجه محبت خداوند به خود (احببتُ أن اعرف) می‌شناسد. از نظر او عشق، هم علت محدثه عالم است و هم علت مبقیه آن:

گر نبود عشق، هستی کی بُدی؟ کی زدی نان بر تو و کی تو شدی؟
نان تو شد از چه؟ ز عشق و اشتها ورنه نان را کی بدی تا جان رهی
عشق، نانِ مرده را می‌جان کند جان که فانی بود، جاویدان کند^۳

۴- در حدیث قدسی آمده است که خداوند در خطاب به پیامبر می‌گوید:
اگر به خاطر تو نمی‌بود، عالم را نمی‌آفریدم: «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»، مولانا نیز با اشاره به این حدیث، به بیان عشق خداوند به محمد (ص) و عشق منحصر به فرد و کامل محمد (ص) به او می‌پردازد:

۱- ن / ۳ / ۳۶۷۷-۳۶۸۵.

۲- قال داوود: يَا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟ قَالَ: كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ

لِكَيْ أُعْرَفَ (احادیث مشنوی، ص ۲۹).

۳- حاصل بیت: «اگر عشق نبود هستی به وجود نمی‌آمد و نان، به وجود تو تبدیل نمی‌گشت. اگر عشق و اشتهایی در نان به وجود تو نبود، راهی به جان تو نداشت. عشق است که نان جامد را به جان مبدل می‌کند و جان را که رو به فنا می‌رود، به ابدیت می‌پیوندد» (جعفری، تفسیر مشنوی، ج ۱۱، ص ۶۰۰).

عشق بشکافد فلک را صد شکاف
عشق لرزاند زمین را از گزاف
با محمد بود عشق پاک جفت
بهر عشق، او را خدا لولاک گفت
منتهی بد عشق، چون او بود فرد
پس مر او را ز انبیا تخصیص کرد
گر نبودی بهر عشق پاک را
کی وجودی دادمی افلاک را؟
من بدان افراشتم چرخ سنی
تا علو عشق را فهمی کنی
منفعتهای دگر آید ز چرخ
آن چو بیضه تابع آید، این چو قرخ^۱
مولانا در موارد دیگر نیز به کرات فقط خداوند را شایسته معشوق بودن می‌داند،
زیرا او تنها معشوقی است که زنده است و همیشه با طراوت خواهد ماند،
در حالی که معشوقان زمینی در معرض بیماری و مرگ هستند و دل بستن به آنان،
دل بستگی به اشیاء معدوم بالذات است: کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ:
عشق آن زنده‌گزین کو باقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیا
عشق‌هایی کز پی رنگی بود
عشق نبود، عاقبت ننگی بود
کاش کان هم ننگ بودی یک‌سری
تا نرفتی بروی آن بد داوری^۳
صورت ظاهر فنا گردد بدان
عالم معنی بماند جاودان
چند بازی عشق با نقش سبوی؟
بگذر از نقش سبوی، رو آب جو^۴
هرچه جز عشق خدای احسن است
گر شکر خواری است، آن جان‌کندن است
چیست جان‌کندن؟ سوی مرگ آمدن
دست در آب حیات‌ی نازدن^۵

۵- به رغم توصیه‌های یاد شده، جلال‌الدین به صراحت بیان می‌کند که
عاشقان حق، عاشقان ذات او نیستند، بلکه فقط عاشق توهمات از اسماء و صفات
خداوند می‌باشند و این توهمات هم هیچ بهره‌ای از ذات خدا ندارد، زیرا که وهم
آدمی مخلوق و تابع محدودیت‌های زمانی و مکانی و غیره است، در صورتی که به

۱- ن/۵/ ۲۷۳۶-۲۷۴۱.

۲- ن/۱/ ۲۱۹-۲۲۰.

۳- ن/۱/ ۲۰۳-۲۰۶.

۴- ن/۲/ ۱۰۲۰-۱۰۲۱.

۵- ن/۱/ ۳۶۸۶-۳۶۸۷.

هیچ روی نمی‌توان برای خداوند حدّی را فرض کرد.
 البته مولوی بنابر اصل «المَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ» معتقد است که خداوند از روی کرم خود، کسانی را که عاشق‌پندارهای محدود انسانی از حضرت حق هستند نیز به کوی حقیقت رهنمون می‌کند:

گر توهم می‌کند او عشق ذات	ذات نبود، وهم اسماء و صفات
و هم زاییده ز اوصاف و حدّست	حق، نزاییده‌ست، او لَمْ یُوَلِّدْست ^۱
عاشق تصویر و وهم خویشتن	کی بود از عاشقان ذوالمین؟
عاشق آن وهم اگر صادق بود	آن مجازش تا حقیقت می‌کشد
شرح می‌خواهد بیان این سخن	لیک می‌ترسم ز افهام کُهن
فهمهای کهنه کُته نظر	صدخیال بد درآرد در فِکَر ^۲

۶- مولوی در غزلی زیبا و پرمعنی که به توصیف آن معشوق لامکانی می‌پردازد، حتی نام آن معشوق ازلی را نیز از تیررس گفتن و نوشتن خارج می‌داند:

بگیردامن لطفش که ناگهان بگریزد	ولی مکش تو، چو تیرش که از کمان بگریزد
چه نقشها که ببازد، چه حيله‌ها که بسازد	به نقش حاضر باشد ز راه جان بگریزد
بر آسمانش بجویی، چومه ز آب بتابد	در آب چون که در آیی، بر آسمان بگریزد
ز لامکانش بخوانی، نشان دهد به مکانت	جو در مکانش بجویی، به لامکان بگریزد
نه پیک تیزروان در وجود مرع گمان است	یقین بدان که یقین وار، از گمان بگریزد
از این و آن بگریزم، ز ترس نی، ز ملولی	که آن نگار لطیفم از این و آن بگریزد
گریزیای چو بادم، ز عشق گل، نه گلی که	ز بیم باد خزانگی ز بوستان بگریزد
چنان گریزد نامش چو قصد گفتن بیند	که گفت نیز نتانی، که آن فلان بگریزد
چنان گریزد از تو که گر نویسی نقشش	ز لوح نقش ببرد ز دل نشان بگریزد ^۳

۱- اکبرآبادی از شارحان مشهور مثنوی در تفسیر این بیت می‌نویسد: یعنی صورت و همی که وهم، ادراک آن نماید و آن را ذات حق خیال کند، ناشی از اوصاف و حدود است و معین و محدود بود؛ وهم، جز ادراک معانی جزئی نمی‌تواند کرد و مدرک عقل، اگرچه کلی است، لکن به نسبت مطلق هم متعین است، چه کلیت نیز تعین است مثل جزئیت. پس حق که هستی مطلق است از هیچ چیز ناشی و پیدا نیست (شرح مثنوی ولی محمد اکبرآبادی، دفتر اول، ص ۲۰۱، نقل از شرح جامع، ج ۱، ص ۷۱۷).

۲- ن / ۱ / ۲۷۵۷-۲۷۶۲.

۳- غزلیات شمس، تهران، امیرکبیر، غزل شماره ۹۰۰.

در غزلی دیگر نیز همین مضمون را باز نموده است:

عاشقان پیدا و دلبر ناپدید در همه عالم چنین عشقی که دید؟
 نارسیده یک لبی بر نقش جان صد هزاران جانها تالِب رسید
 قاب قوسین از علی تیری فکند تا سپرهای فلکها را درید
 ناکشیده دامن معشوق غیب دل هزاران محنت و ضربت کشید
 ناگزیده او لب شیرین لبی چند پشت دست در هجران گزید
 ناچریده از لبش شاخ شکر دل هزاران عشوه او را چرید
 ناشکفته از گلستانش گلی صد هزاران خار در سینه خلید^۱
 مولانا در قصه عشق صوفی و دست افشانی او یادیدن سفره خالی از نان، عاشقان را
 مقیم خیمه عدم می داند:

عشق نان بینان غذای عاشقان است بند هستی نیست هرکو صادق است
 عاشقان را کار نبود با وجود عاشقان را هست بی سرمایه سود ...
 عاشقان اندر عدم خیمه زدند چون عدم، یک رنگ و نفس واحدند
 شیرخواره کی شناسد ذوق لوت؟ مر پری را بوی باشد لوت و پوت^۲

۶- جلال الدین در عالم با خودی و بر مبنای حکم عقل و نقل، تشبیه خداوند به کاینات را صریحاً رد می کند و حتی اقوال منزهان را نیز نوعی درافتادن در تشبیه ولی در سطحی بالنسبه بالاتر می داند و از این رو، به نفی تشبیه و تنزیه هر دو، عقلاً اعتقاد دارد و مع الوصف در عالم بی خودی و احوال عاشقانه و عارفانه معتقد است که خداوند، خودگاه تجلی مشبّهانه بر دل سالک دارد و گاه تجلی منزهانه (مؤحدانه)، و در این عالم، تجلی مشبّهانه و منزهانه خداوند، هر دو مقبول است.

مولانا در دفتر دوم مثنوی، در خطاب به خداوند می گوید:

خدایا در عین آن که صورتی نداری با وجود این، در عالم شهود و سرمستی،
 صور مختلف خود را نشان می دهی و هم مشبّهان و هم مؤحدان را، حیران می کنی.
 گاه عارف سرمست از جمال و در خلسه و بی خودی به تو خطاب می کند: «ای

محبوب خردسال من، ای کسی که پیکری تر و تازه داری» و گاه، همان عارف در لیل تجلی خاص تو، برای آن‌که تو را تنزیه کند، نقشی را که از وجود تو در ذهن خویش آفریده است ویران می‌سازد:

از تو ای بی‌نقش با چندین صُور
 گه مشبّه را موخّذ می‌کند
 گه تو را گوید ز مستی بوالحسن
 گاه نقش خویش ویران می‌کند
 هم مشبّه، هم موخّذ، خیره‌سر
 گه موخّذ را صور ره می‌زند
 یا صغیرالسن یا رطب‌البدن
 از پی تنزیه جانان می‌کند^۱

ظاهراً گزارش شهود عارف مست، گزارشی از احوال حلاج و خود مولوی نیز بوده؛ زیرا خداوند هم جلوه مشبّهانه و هم موخّذانه برای آن دو و امثال آنان داشته است و مصراع «یا صغیرالسن یا رطب‌البدن...».

مصراعی است که به حلاج نسبت می‌دهد:

بهر تو گفته است منصور حلاج
 شیر مستِ شهادت تو گشت و بگفت
 یا صغیرالسن یا رطب‌البدن^۲
 یا قریب‌العهد فی شرب‌اللبن^۳
 همچنین در دیوان شمس^۴ مشابه این ابیات گزارش‌گر تجربه روحی خود

مولانا است:

یا صغیرالسن یا رطب‌البدن
 هاشمی‌الوجه، تُرکی‌القفا
 یا قریب‌العهد من شرب‌اللبن
 دیکمئ‌الشعر، رومی‌الدقن
 من رأی روحین عاشا فی بدن
 غیر آن لم یعرفوا عشقی بمن
 صَحَّ عِنْدَ النَّاسِ أَنِّي عَاشِقٌ

ترجمه ابیات

- «ای دلبر خردسال، که پیکری تر و تازه داری؛ ای دلبری که به دوران

۱- ن / ۲ / ۵۷-۶۰.

۲- صغیرالسن به معنای خردسال و نارس است (شهیدی، شرح مثنوی، جزو اول از دفتر دوم،

ص ۲۰).

۳- دیوان کبیر، ب ۲۱۲۵۷-۲۱۲۵۸.

۴- دیوان کبیر، ج ۵، غزل س ۲۱۲۷ (ابیات غزل و ترجمه آنها به نقل از شرح جامع،

صص ۴۰-۴۱).

شیرخوارگی نزدیکی.

- رخساره‌ات در زیبایی، همچون رخساره هاشمیان است و پُشتت، همانند پُشت ترکان و موهایت، به مانند موی دیلمیان و چانه‌ات، مانند چانه رومیان.
- روح آن دلبر جانان، روح من است؛ و روح من، روح او؛ کدامین کس دیده است که دو روح در یک کالبد زید؟
- افسانه عشق من در میان مردم، شهرت یافته ولی آنان نمی دانند که معشوقم کیست».

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن تیمیه، تقی الدین ابی العباس احمد بن تیمیه، کتاب النبوات، دمشق، ادارة الطباعة المنيرية، ۱۳۴۶ هـ. ق.
- ۳- جعفری، محمد تقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۶.
- ۴- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، (۶ جلد)، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۵- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۰.
- ۶- قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۱.
- ۷- مادلونگ، مکتبها و فرقه‌های اسلامی در سده‌های میانه، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۸- مولوی، جلال‌الدین محمد، کلیات شمس یا دیوان کبیر، (۱ مجلد) با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، ج ۳، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۹- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، (۳ جلد)، به تصحیح رینولد. الین نیکلسون، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۰.
- ۱۰- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، تفسیر کشف‌الاسرار، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶ ش.